# فهرست مطالب


*قدردانی* ........ ۷
*پیشگفتار* ........ ۱۸
*مقدمه* ........ ۲۸
*آغاز سخن* ........ ۳۲

فصل اول تولد و کودکی ........ ۳۸
فصل دوم مدرسه شبانه‌روزی ........ ۵۶
فصل سوم پزشکی و پزشکی کودکان ........ ۷۶
فصل چهارم آموزش روانکاوی ........ ۹۸
فصل پنجم ملانی کلاین و ژوان ریویر ........ ۱۱۶
فصل ششم بلوغ حرفه‌ای ........ ۱۳۶
فصل هفتم زندگی خصوصی ........ ۱۷۸
فصل هشتم بیماری و مرگ ........ ۱۹۴

*پیوست الف* ........ ۲۲۸
*پیوست ب* ........ ۲۳۲
*پیوست پ* ........ ۲۳۸
*وصیت‌نامه* ........ ۲۴۲
*متمم وصیت‌نامه* ........ ۲۴۶
*منابع* ........ ۲۵۰

# قدردانی

در مراحل تدوین اثر، تعداد کثیری از همکاران سخاوتمندانه یاری‌ام کردند و مرا مرهون الطاف خود ساختند. می‌بایست مراتب قدردانی ویژه خود را از اسامی زیر اعلام کنم که از سر لطف، خاطرات خود از دکتر دانلد وینیکات فقید را برایم نقل کردند: آقای لئو آبسه، پرفسور ای. جیمز اَنتُنی، مرحوم اِنید بالینت، دکتر رِوا بِرستُک، خانم فرانچسکا بی‌یان، خانم مری باستِن، زنده‌یاد دکتر جان بالبی (شوالیه امپراتوری بریتانیا)، خانم اُرسلا بالبی، پرفسور آنتُنی برَدشاو، خانم بتی بردشاو، آقای دانلد کمبل، آقای آدِرلی کَنتلی، خانم جُیس کُلز، دکتر نینا کُلتارت، خانم جودی کوپر، خانم بتا کاپرلی، دکتر موری کاکس، پرفسور جان دِیویس، خانم دیلیس داوس، خانم باَربارا داکِر–درایسدِیل، آقای استفن داکر–درایسدیل، دکتر مایکل آیژِن، خانم اِرمی اِلکان، دکتر سوزانا آیساکس اِلمهیرست، آقای کِنِت فِن، خانم فیلیس فن، زنده‌یاد مایکل فُردَم، خانم سادی جیلسپی، دکتر ویلیام جیلپسی، پرفسور پیتر جیُواچینی، دکتر لارنس گُلدی، خانم سیلویا اُکلَندِر گلدی، دکتر ویکتوریا همیلتُن، زنده‌یاد دکتر تامِس هایلی، آقای دیوید هالبروک، خانم جولیت

هاپکینز، آقای هانس هاکستر، خانم شِرلی هاکستر، دکتر آتُل هیوز، مرحوم دکتر مارتین جِیمز، دکتر جنیفر جانز، آقای مروین جُونز، آقای هری کارنک، خانم روث کارنک، خانم رزالی کِربکیان، خانم پرل کینگ، دکتر رابرت لنگز، خانم آدرلی لی، پرفسور جولیَن لِف، دکتر آرنُلد لینکِن، زنده‌یاد دکتر مارگارت لیتل، دکتر پیتر لُماس، دکتر جُزفین لُمَکس–سیمپسُن، دکتر جُزف بویست لودُن، خانم فردِریکا لو–بیر، دکتر دُرا لاش، خانم ایزابل منزیس لیت، دکتر هَرُلد مَکسول، خانم فرنی مِتا، آقای سایمُن میرسُن، خانم مَریُن میلنِر، خانم آیلین اُرفُرَد، آقای فرَنک ارفرد، خانم اِدنا اُشَناسی، دکتر جان پَدل، دکتر جاناتان پدِر، خانم ایرما برنمن پیک، دکتر ملکم پاینز، دکتر اریک رایکرافت، دکتر کاترین ریز، پرفسور پال رُزن، دکتر چارلز رایکرافت، دکتر رابین اسکینر، خانم گلُریا سُلُمُن، پرفسور تامس اِستَپلتُن، دکتر الیزابت سُوان، دکتر هَرُلد سوان، زنده‌یاد خانم فرَنسیس تاستین، دکتر الَن تایسُن، دکتر وِد وارما، دکتر اِستِلا ولدُن، دکتر جان وایت، دکتر اَگنِس ویلکینسُن، خانم جیلیان ویلسُن، خانم ایسکَا ویتِنبرگ، خانم جنیفر وولَند و آقای پیتر وولند.

پرفسور جیمز ویلیام اندرسن، آقای ریچارد باکِل (شوالیه امپراتوری بریتانیا)، آقای جان ایدی، دکتر متیو گِیل، پرفسور فیلیس گراسکُرت، دکتر لِزلی هال، پرفسور آندره هاینِل، آقای جِرمی هِیزِل، آقای جافری هاوتُن، آقای جُول کانتر، آقای سُنو شامداسانی، آقای جان اِسلِیتر و خانم فرانچسکا ویلکس کمک‌های شایانی به پیشبرد طرح پژوهشی این کتاب کردند. خانم جیس کلز، خانم اِرمی اِلکان، دکتر سوزانا آیساکس المهیرست، پرفسور سَندِر گیلمن، پرفسور جین گودوین، دکتر اِیتُل هیوز، دکتر جنیفر جانز، آقای هری کارنک، خانم پرل کینگ، دکتر جرج ماکاری، خانم سوزی اُرباک، دکتر جاناتان پدر، دکتر چارلز رایکرافت، دکتر جُزف شوارتز، خانم وَلِری سیناسُن، آقای دیوید لیوینگستُن اسمیت و دکتر جویت ترُوِل نیز تمام یا بخشی از نسخه پیش‌نویس کتاب را از نظر گذراندند و نظرات خود را از من دریغ نداشتند.

دکتر جنیفر جانز، از اعضای بنیاد وینیکات، با دقت نظری مثال‌زدنی پیش‌نویس کتاب را مطالعه کرد و من نیز مفتخرم که توانستم بسیاری از نظرات مفیدش را در متن درج کنم و به همین دلیل بی‌اندازه قدردان اویم. دکتر جرج ماکاری نیز به رغم اشتغالش به پژوهشی گران‌سنگ درباره تاریخ مفهوم انتقال در روانکاوی، وقت ارزشمند خود را به مطالعه این کتاب و نگارش درآمدی بر آن اختصاص داد و سوزانا آیساکس المهیرست با نگارش پیشگفتار کتاب حق سخاوت را بر من تمام کرد. به علاوه نکات دقیق و تیزبینانه‌ای که درباره نسخه آغازین کتاب مطرح کرد و توضیح‌هایی که درباره وینیکات و بیمارستان کودکان پدینگتن گرین ارائه داد و تصویری که از آن مرد بزرگ و مناسباتش با بیمارستان کودکان در ذهن من ساخت، در اعتلای متن حاضر سهمی غیرقابل انکار دارد.

به علاوه مایلم از کتابداران و بایگان‌هایی که حین پژوهش برای تدوین متن کتاب یاری‌ام دادند تشکر کنم، به خصوص از آقای پال بانتِن مسئول کتابخانه تاریخ روانپزشکی اسکار دیتهِلم در مرکز طبی کُرنل در نیویورک سیتی. حضور و همراهی او که متصدیِ بخش مقالات دانلد و. وینیکات است، در طی سفرهای پژوهشی مکرر من به منهتن مایه اطمینان خاطر بود. نقل قول‌هایی که از بخش مقالات دانلد و. وینیکات در آکادمی طبی نیویورک آمده به لطف نظر مساعد مقامات کتابخانه تاریخ روانپزشکی اسکار دیتهلم و بنیاد وینیکات لندن است. همین‌طور مایلم از کارکنان کتابخانه‌های ریجنت کالج و کلینیک تویستاک، مؤسسه تاریخ طب ولکام شهر لندن، قرائت‌خانه مَلُک در آکادمی پزشکی نیویورک سیتی و نیز کتابخانه تخصصی نسخ نادر خطی و چاپی باتلر در دانشگاه کلمبیا و شعبه دیگرش در نیویورک سیتی تشکر کنم.

من بسیار مدیون دانشجویان و همکارانم در کالج ریجنت و کلینیک تویستاک، همکاران طرح پژوهشی معتادان جوان در کلینیک تویستاک و نیز

واحد مالبری بوش در کلینیک تویستاک هستم که فرصت پرداختن به علائق وینیکاتی‌ام را فراهم کردند. خانم جیلیِن پاین ریاست کالج ریجنت، پرفسور اِمی فن دورزن–اسمیت، ریاست هیئت علمی دانشکده روان‌درمانی و مشاوره کالج ریجنت و آقای دیوید لیوینگستن اسمیت، نایب رئیس مؤسسه مزبور نیز از پژوهش‌های من در راستای نگارش این کتاب بسیار حمایت کردند.

سپاس دیگرم از کارکنان کالج ریجنت است که با همکاری‌های بی‌دریغ و بذل توجه به این کتاب، سختی‌های کار را آسان کردند. آقای یان جونز–هیلی، مسئول امور پژوهشی و خانم کلر پِن‌هالُو، مسئول اجرایی ریجنت کالج و نیز خانم تریسا اسمیت و خانم ژاکلینِ دو سیلوا، منشی کالج، در انجام امور رایانه‌ای کتاب یاری‌ام دادند.

می‌بایست صمیمانه‌ترین سپاس‌های خود را تقدیم بنیاد وینیکات و کارگروه انتشارات بنیاد وینیکات کنم که توان و تخصص خود را مصروف ویرایش دقیق نوشته‌های وینیکات ساختند. باید خاطرنشان کرد که اغلب کتاب‌های وینیکات پس از مرگ او و به لطف تلاش مستمر و پیگیری مجدانه هیئت امنای بنیاد وینیکات منتشر شدند. به علاوه، دور از انصاف است اگر در این مقال یادی از خانم مدلین دِیویس فقید نکنم که توش و توان خود را وقف حفظ و اشاعه آراء دانلد وینیکات کرد. خانم دیویس در مقام ویراستار و شارح مفاهیم وینیکات و یکی از برجسته‌ترین درمانگران پی‌سپار سنت حرفه‌ای او، در کنار همسرش پرفسور جان دیویس که به واسطه درک عمیقش از اهمیت ظرائف روانی کار با نوباوگان و کودکان و خانواده‌هایشان طرحی نوبنیاد در عالم پزشکی کودک درانداخت، شایسته قدردانی همیشگی فعالان روان‌شناسی است. مضاف بر این مایلم مراتب سپاس خود را از فعالیت‌های صادقانه بنیاد اسکوئیگل و کلینیک روان‌درمانی وینیکات بابت تلاش‌های بی‌وقفه‌شان در جلب نظر علاقه‌مندان روانکاوی به آراء وینیکات ابراز کنم.

خانم جیس کلز، منشی کارآزموده و وفادار وینیکات که از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۱ با او همکاری داشت، در تمام مدت نگارش این کتاب اطلاعات بسیار ارزنده‌ای در اختیارم قرار داد. باید بگویم که یک جلسه مصاحبت صبحگاهی با خانم کلز پربارتر و مفیدتر از جمع چندین مصاحبه با مطلعین دیگر بود. طی چند سال اخیر او به کرّات و هر بار با سخاوتمندی بسیار، وقت خود را به پاسخگویی به سؤالات من اختصاص داد. متأسفانه حجم بالای اطلاعات و خاطراتی که از گفتگو با خانم کلز حاصل کردم در مختصات این کتاب نمی‌گنجید و به همین خاطر می‌بایست نقل و ثبت آنها در سینه تاریخ را به مجالی دیگر واگذارم. او فرصت ویژه‌ای برای سرک کشیدن در دنیای وینیکات و زندگی روزمره او به دستم داد و از همین بابت، من نیز خود را موظف می‌دانم تا از او به طور ویژه قدردانی کنم.

می‌خواهم از همکاران عزیزم و به خصوص از آقای لئو اَبسه، خانم مارگارت بارُن، پرفسور رودُلف بی‌نیُن، دکتر ساندرا بلوم، پرفسور رابرت بُور، خانم جودی کوپر، آقای لُید دو موس، خانم زک ایلفتِریادو، خانم لوسی فریمن، پرفسور جین گودوینِ، دکتر رابرت لنگز، خانم الساندرا لِما، دکتر مارگارت لُید، خانم جینی میلیگن، خانم سوزی ارباک، خانم رزالیند پیرمِین، دکتر جوزف شوارتز، آقای اسنو شامداسانی، خانم ولری سیناسن، آقای دیوید لیوینگستن اسمیت، خانم جودیت اوزیسکین، دکتر آیلین ویزارد و دکتر استلا ولدن به خاطر لطف و محبتی که به این طرح پژوهشی مبذول داشتند، صمیمانه تشکر کنم. مرحوم پرفسور ویلیام نیدرلند و مرحوم پرفسور فلورا ریتا شرایبر از همان ابتدای شروع کار حرفه‌ای، به طرح‌های پژوهشی و نوشته‌هایم به دیده لطف نگریستند و از همین رو همواره قدردانشان هستم.

بعید می‌دانم نویسنده‌ای بتواند ناشری تیزبین‌تر، محترم‌تر و همراه‌تر از آقای سزار ساکِردُتی، رئیس انتشارات «کتاب کارنک» پیدا کند. آقای ساکردتی بسیاری از جوانب کار را تسهیل کرد و پس از آن نیز همواره با

دلگرمی‌ها و راهنمایی‌هایش در راه دراز تبدیل مشاهدات و پاره‌های فکر به نسخه پیش‌نویس یک کتاب ملموس یاری‌ام داد. او شناخت بسیار عمیقی نسبت به وینیکات و نظریه روانکاوی دارد و به انحاء مختلف به غنای کتاب کمک کرده است. دستیارش آقای گراهام اسلایت نیز با دقت نظری آمیخته با خوش‌خلقی و توجه موشکافانه به جزئیات کار در طول آماده‌سازی کتاب مرا رهین منت خود کرد. آقای اریک کینگ و خانم کلارا کینگ با سرعتی چشمگیر و البته دقتی مثال‌زدنی که از متخصصینی چون آنها برمی‌آید، به کار نسخه‌پردازی کتاب نشستند. آقای ملکُم اسمیت هم طرح زیبای جلد کتاب را آماده کرد و هم در طول سال‌ها مرا در امر پژوهش یاری داد. می‌بایست از همه اینان و همین‌طور از تمام کارکنان مجرب و کارآشنای انتشارات کتاب کارنک صمیمانه تشکر کنم.

بیش از همه از خانواده‌ام به خاطر مهرشان و فراهم آوردن فضایی چنین مستمر و پایدار برای من سپاسگزارم.

برت کار
لندن، ریجنت پارک

۱۵ فوریه ۱۹۹۶

# پیشگفتار

## دکتر سوزانا آیساکس المهیرست[1]

از نخستین بار که مسیرم با مسیر دانلد وینیکات تلاقی کرد و بعضاً با راه او در هم تنید، بیش از چهل سال می‌گذرد. به رغم دشواری‌های متصور و نامتصور، کارم به دوره پزشکی اطفال افتاد و در این مسیر از دیدن تعداد کثیری از بیماران خردسال که درد و رنجشان در درجه نخست منشأ جسمانی نداشت، حیرت کردم. به عبارت دیگر مشکلات آنان «در اصل» روان‌تنی بود و در اغلب موارد، منحصراً روان‌زاد. فضای کلی علم پزشکی اطفال به جد با تصور پدیده‌ای به نام ذهن ناهشیار مخالف بود، چه رسد به آنکه گوشش به این حرف بدهکار باشد که تظاهرات ذهن ناهشیار در کودکان به اختلال در کارکردها و ساختارهای بدنی می‌انجامد. وضع درباره آلام روان‌زاد نیز همین

---

۱. روانکاو عضو مؤسسه روانکاوی لندن و روانپزشک مشاور در واحد سرپرستی کودک در بنیاد تامس کُرَم لندن. نایب رئیس پیشین انجمن روانکاوی بریتانیا، رئیس پیشین بخش کودکان در کلینیک روانکاوی لندن و روانپزشک مشاور و مسئول فنی بخش روانپزشکی کودک در بیمارستان کودکان پدینگتُن گرین و بیمارستان سنت مری لندن. او در سال ۲۰۱۰ از دنیا رفت (کلیه پاورقی‌ها از مترجم است).

بود و تصور عموم آن بود که کودکان متحمل چنین دردهایی نمی‌شوند – و گاه در مورد دردهای جسمانی نیز چنین برخوردی وجود داشت. بزرگسالانی که به تعبیر متخصصین دردآشنای تحلیلی دچار آلام روان‌زاد یا اختلالات رفتاری ناشی از تعارض‌های دوردست‌تر از ذهن هشیار بودند، غالباً مردمانی بیکاره و تنبل یا متمارض دیده می‌شدند که می‌توانستند و اصلاً موظف بودند خودشان را جمع و جور کنند و به علاوه هشدارشان می‌دادند که اگر از دستورات پزشک سرپیچی کنند، سر و کارشان به روانپزشک خواهد افتاد.

در سال ۱۹۵۳ که برای نخستین مصاحبه از دو مصاحبه ورودی مؤسسه روانکاوی به وینیکات مراجعه کردم، نه چیزی درباره او شنیده بودم و نه برگی از نوشته‌هایش خوانده بودم –و وینیکات که سهل است، راستش آن روزها مطلب چندانی از فروید، ملانی کلاین یا آنا فروید هم نخوانده بودم. با این حال مشتاق بودم که درکم از آدمیزادگان سنین مختلف –و البته خودم– را بیشتر کنم و این از مهم‌ترین انگیزه‌هایم برای تحصیل روانکاوی بود. بعدها بود که فهمیدم هم وینیکات و هم میلتُن سِن[1] (استاد دانشگاه ییِل)، هر دو به یک دلیل گام در این راه طاقت‌فرسا گذاشتند. به تعبیر سن: «نمی‌خواستم با طب اطفال سرسری برخورد کنم و پزشکی سطحی باشم».

فارغ از برداشت هشیار و ناهشیار وینیکات درباره تجارب من، بی‌اطلاعی‌ام از موضوع و بارداری‌ام در آن زمان، در گروه آموزشی مورد علاقه‌ام پذیرفته شدم که آن روزها با نام «گروه اِی.» شناخته می‌شد. این گروه متشکل از کلاینی‌ها و آنانی بود که بعدها از کلاینی‌ها جدا و به گروه میانه (یا به تعبیر معاصرین، گروه مستقل) نام‌بردار شدند –که عموماً با گروه موسوم به گروه بی. که مجمع پیروان آنا فروید بود و امروزه نام فرویدی‌های معاصر را بر خود دارد، قرابتی نداشتند و بعضاً مخالفشان نیز بودند.

---

۱. میلتن جِی. ای. سن (۱۹۹۰–۱۹۰۲): استاد دانشگاه و مدیر مرکز مطالعات کودک دانشگاه ییل. او از پیشگامان کاربست روانکاوی در مطالعات کودک بود.

من بر آنم که آثار ملانی کلاین بیش از هر کدام از روانکاوان پس از فروید، منشأ اثر بود و راه‌های نوینی برای تأمل و پرسشگری پیش پای پژوهشگران گذاشت. این را بگویم که من «کلاینی» هستم و به هیچ گروهی «تعلق» ندارم. اما این را هم باید بگویم که من «حذف طلب» یا «طرفدار الغا» هستم. منظورم این است که مانند بسیاری روانکاوان دیگر معتقدم زمانه «گروه‌ها» به سر آمده و به علاوه، گروه‌ها بیشتر اسباب تشتت و فصلند تا موجب وصل.

در گیر و دار تغییر تخصص، دکتر زنا مانیکرایف، پزشک کودک و دوست جانشین موقت وینیکات، دکتر باربارا وودهِد، شغلی در کلینیک بیماران سرپایی خودش به من سپرد که نخستین موقعیت کاری‌ام محسوب می‌شد و اینطور، به لطف دکتر مانیکرایف دستیار بالینی بیمارستان سنت چارلز لندن شدم. باربارا وودهد روانکاو کودکان و بزرگسالان بود و هر بار که وینیکات به خاطر بیماری از شرکت در جلسات یا به کل از هر نوع فعالیت کاری بازمی‌ماند، در کسوت جانشین وینیکات انجام وظیفه می‌کرد. بیمارستان سنت چارلز بخشی از «گروه سنت مِری» بود؛ نیز ساختمان شماره ۱۷ پدینگتن گرین، یعنی همان خانه زیبای قدیمی که دانلد وودز وینیکات بنیانش گذاشت و زعمای آن روزگار قوم را متقاعد کرد تا هزینه خریدش را بپردازند و به این ترتیب، خانه شماره ۱۷ پدینگتن گرین بدل شد به دفتر ریاست نخستین بخش روانپزشکی کودک در تاریخ بیمارستان سنت مری لندن.

چندی بعد درخواست کار در سمتی بالاتر در «گرین» دادم که مورد موافقت قرار گرفت. این جابجایی، آغاز مصاحبت و معاشرت من با وینیکات و آشنایی با فعالیت‌هایش در بخش خدمات ملی سلامت در امور کودکان و والدینی شد که «برای آموختن به[۱]» او پولی نمی‌پرداختند. دانلد در سال‌هایی که از او و از والدین، کارکنان بخش و دیگر افراد دخیل در زندگی بیماران

---

۱. وینیکات یکی از برجسته‌ترین آثار خود به نام «*بازی کردن و واقعیت*» را به بیمارانش تقدیم کرد که پول دادند تا به او بیاموزند و جمله مزبور اشاره به تقدیم‌نامه وینیکات در آغاز آن کتاب دارد.

خردسالش می‌آموختم، اغلب بیمار بود و توش و توان لازم را برای ایفای نقش در جلسات بخش خدمات ملی سلامت نداشت. اما دقیقاً در همین دوران بود که نبوغش را به چشم دیدم. هر نابغه‌ای می‌بایست در امری نبوغ داشته باشد. دقت نظر و تیزبینی به تنهایی مؤید نبوغ نیستند، حتی اگر با توانایی تجدید نظر و تأمل دوباره در مقولات مختلف، فارغ از پیش پا افتادگی یا ملال‌آور بودن ظاهری‌شان همراه باشند - که در مورد وینیکات بود. برای من یکی از محبوب‌ترین نوشته‌ها از میان نوشته‌های متعدد معمولاً دلکش و خوش‌خوانش، مقاله درخشانی است با نام «مشاهده نوزاد در موقعیت معین[1]» (۱۹۴۱a). مشاهدات وینیکات در آن مقاله، در اتاق بزرگی در بخش اصلی بیماران سرپایی بیمارستان کودکان پدینگتن گرین انجام شده‌اند. همان‌جا بود که جلسات بدون وقت قبلی‌اش را برگزار می‌کرد که خود نامشان را، یعنی نام آن جلسات را، «دکه تنقلات» گذاشته بود و باز همان‌جا بود که کم کم دانشجویانی را نیز در این جلسات مشاوره‌ای نشاند. اتاق مزبور فاصله چندانی با بخش کودکان نداشت. در مواردی که صدای بچه‌ها مخل کار می‌شد، وظیفه من این بود که به کارکنان بخش پرستاری یادآوری کنم -و گاه بارها یادآوری کنم- که وقتی دکتر وینیکات «مشغول رسیدگی به بیماران سرپایی» است، باید سریعاً به وضع و حال نوزادان گریان رسیدگی کنند.

حسب تجربه من، عمده حساسیت وینیکات بر روی کارش در بخش خدمات ملی سلامت بود که در درجه اول بر نوزادان، کودکان خردسال و مادرانشان متمرکز می‌شد و نه بر پدرانشان یا بر نوجوانان. این علاقه شدید و توانایی کم‌نظیر او در ترغیب غیرکلامی موضوع مورد علاقه خود، یعنی کودکان را می‌توان در نقل قول یکی از همکاران اسکاندیناویایی سراغ کرد. او به فرزندان

---

۱. منظور از موقعیت معین، شرایط ویژه فضایی-محیطی است که وینیکات در دفتر کار خود فراهم آورده بود و شرحش در اوایل مقاله مزبور آمده است. جدای از نسخه‌های اینترنتی، متن این مقاله در جلد دوم مجموعه آثار وینیکات، چاپ انتشارات آکسفورد، قابل دسترسی است.

غیر انگلیسی‌زبان خود گفته بود که دکتر وینیکات به زودی به آنها سر خواهد زد. حتی کوچکترین فرزندانش که به هنگام اقامت وینیکات در منزلشان بیش از دو تا چهار سال نداشتند نیز از شنیدن این خبر بی‌اندازه خوشحال شدند. همه فرزندان آن خانواده بر سر این نکته توافق داشتند که وینیکات خارجی، فردی است بسیار جذاب و بسیار مهربان. او «چیزهای بسیاری *می‌فهمید*»، آنقدر زیاد که بچه‌ها باورشان نمی‌شد که اصلاً زبان مشترکی برای تکلم در میانشان نبوده است. این گزارش کوتاه مؤید نتیجه‌ای است که من در طول چندین سال مشاهده وینیکات به هنگام استفاده از فن اسکوئیگل[1] در جلسات درمانی روزهای دوشنبه در ساختمان شماره ۱۷ پدینگتن گرین به آن رسیدم (این را هم بگویم که اگر حال جسمانی‌اش مساعد بود جلسات روزهای دوشنبه‌اش ترک نمی‌شد). فکر نمی‌کنم که وینیکات حتی برای ارتباط برقرار کردن با کودکان دوره نهفتگی هم نیاز به فن اسکوئیگل داشت. این را هم علاوه کنم که من تصمیم گرفتم نه از اسکوئیگل استفاده کنم و نه استفاده از آن را به کسی توصیه کنم زیرا متوجه شدم که اسکوئیگل، اغواگرانه به تحکیم این باور می‌انجامد که نیاز و وابستگی بیمار و متخصص یا کودک و بزرگسال، همسان و به یک اندازه است؛ باوری که خود معارض اهمیت فراوان وابستگی متقابلی است که وینیکات در دل گزاره «چیزی به نام نوزاد وجود ندارد» گنجانده بود. یکی از تبعات نگاه دوپهلوی وینیکات به یافته‌های خودش و دیگران و بسط و گسترش آنها این بود که ادامه کار با کسی از بیماران او، ولو بیماری که صرفاً بعد از یک جلسه با وینیکات ارجاع شده بود، دشوارتر از حد معمول می‌نمود. سال‌ها طول کشید تا بفهمم که این تجربه همواره به معنای شکستی کاملاً شخصی نیست و ریشه در واکنش من به این واقعیت ناگزیر ندارد که تنها یک وینیکات در جهان وجود داشت و بس.

---

۱. بازی خط خطی در ظاهر بسیار ساده‌ای که به باور بسیاری، از ابداعات وینیکات و ای بسا بزرگترین آنها در حوزه تحلیل کودکان به شمار می‌رود.

به باور من نبوغ وینیکات در توانایی‌اش برای برقراری ارتباط با بسیاری از بزرگسالانی که به نحوی درگیر نیازهای جسمی و عاطفی کودکانند نیز مشهود بود. مصداق بارز این توانایی، سخنرانی‌های رادیویی اوست که در دو مجلد *کودک و خانواده* (۱۹۵۷a) و *کودک و جهان خارج* (۱۹۵۷b) به چاپ رسیدند[۱]. کارش با فرزندان خانواده‌هایی که نیازمند دریافت کمک‌های بیش از حد معمول از دنیای خارج خانه بودند نیز به همین میزان نبوغ‌آمیز بود. علاقه دانلد به این گروه متکثر، نخست از سر درگیری با آشفتگی‌های کودکانی شروع شد که از شهر بیرون برده شده و به امید در امان ماندن از مصائب جنگ، از خانه و خانواده جدا مانده بودند.

در اثناء همین «کار جنگی» بود که با کلر برایتُن آشنا شد. آن‌دو به تجربه و مهارت بی‌بدیلی در تنظیم محیط و اِعمال نوعی از تغییرات محیطی رسیدند که می‌توانست مؤید رشد هیجانی و جسمی کودکان باشد. جلسات «عصرهای دوشنبه» وینیکات در بیمارستان گرین از دل همین همکاری‌های سرخوشانه بیرون آمد که بدون حضور اهالی پزشکی و نیز والدین بچه‌ها شکل گرفت و پیش رفت. گروه مشاهده‌کنندگان صامت اما هشیاری که در اتاق نشسته بودند و ناظر مصاحبه تشخیصی یا جلسه پیگیری وینیکات با کودکی آسیب‌دیده و حال دردسرساز بودند، کارکنان بخش و دیگر متخصصان دخیل در زندگی کودکان را شامل می‌شد که بیشترشان معلم، پرستار و مددکار اجتماعی بودند. در طول آن سال‌ها کسانی از اقصا نقاط جهان متقاضی حضور در جلسات دوشنبه‌های وینیکات شدند و رفته رفته کار به جایی رسید که چاره‌ای جز اعمال محدودیت بر تعداد متقاضیان و رسمیت بخشیدن به حضورشان باقی نماند. البته باید گفت که تقریباً هیچ گاه کسی از بدنه اصلی بیمارستان به این جلسات نپیوست. بعدتر که جانشین وینیکات در بخش روانپزشکی کودک بیمارستان سنت مری شدم،

---

۱. در سال‌های اخیر ویرایش جدیدی حاصل از تلفیق این دو کتاب، با نام The Child، The Family and The Outside World یا *کودک، خانواده و جهان خارج* منتشر شده است.

دشواری‌های جانشینی‌اش بیش از پیش بر من آشکار شد. اولین مسئله این بود که بخش روانپزشکی تنها پنج اتاق داشت و هشت کارمند تمام‌وقت. به علاوه وقتی مسئولین توافق کردند که دانشجویان پزشکی در دوره آموزشی خود زمانی را هم به روانپزشکی کودک اختصاص دهند، به من اجازه داده شد تا روزهای چهارشنبه پذیرایشان باشم. اندکی بعد فهمیدم که چهارشنبه‌ها روز برگزاری مسابقات راگبی است و این را هم بگویم که فضای بیمارستان آن روزگار بسیار بسیار طرفدار این ورزش به وضوح مردانه بود. متأسفانه هنوز کاملاً مشخص نیست که آیا یادداشت‌های بالینی وینیکات در بیمارستان (که خود نیز پس از بازنشستگی قانوناً حق دسترسی به آنها را نداشت) و نامه‌های بسیار روشنگر و مفیدی که خطاب به مددکاران، معلمان، مسئولین مرکز آموزشی لندن و امثالهم با نثری عاری از اعوجاج به دست ماشین‌نویس بیمارستان تایپ می‌شد، به جهت پیگیری پرونده بیماران خردسال و نیز استفاده در امر پژوهش و آموزش در جایی نگهداری شده است یا خیر.

اشراف وینیکات بر نیاز به همکاری در حمایت از کودکان رنجور سبب شد تا با مشقت تمام بکوشد و «خانه»ای برای روانکاوی کودک در کلینیک روانکاوی لندن برپا کند. او به این هم اکتفا نکرد و برای والدین یا دیگر سرپرستانِ مسئول مراقبت روزانه از کودکانی که نیاز به پنج جلسه درمان در هفته داشتند، طرح‌های حمایتی در بیمارستان پدینگتن گرین ارائه کرد، آن هم نه فقط برای کودکانی که در همان بیمارستان برای ارزیابی تشخیصی مراجعه کرده بودند. وینیکات شرایطی ترتیب داد که مراجعین دیگر درمانگران که برای تحلیل ارجاع می‌شدند نیز از این امکانات بی‌بهره نمانند. ارزیابی آماری معتبر از نتایج این اقدامات بدیع و شگفتی‌آور، حتی امروز و در روزگار پرونده‌های کامپیوتری، پردازشگرهای پیشرفته و امثال آن، بی‌اندازه دشوار است و در عمل هم از سقف مشخصی فراتر نخواهد رفت. اما در دهه سی تا دهه هفتاد، پرداختن به چنین سؤالی به سبب کمبود نیروی انسانی متخصص

و ابزارهای پردازشی عملاً ناممکن بود.

من در فعالیت‌های وینیکات در حوزه کودکان و والدین، پس از بازنشستگی‌اش از بخش خدمات ملی سلامت، حضور مستقیم نداشتم. به نظرم نوشته‌های او درباره این بخش از فعالیت‌هایش مؤید باور من به این است که یکی از محدودیت‌های وینیکات در مقام ارزیاب تشخیصی و روان‌درمانگر، ناتوانی‌اش در تحصیل جایگاه رشدی مهم پدران و تفویض آن جایگاه به ایشان بود. این امر هم‌راستا با ناکامی وینیکات در ارتباط با نوجوانان یا پرداختن به نوجوانان و دوره نوجوانی است. جای خالی این مسائل تا حدی به واسطه همکاران متخصص پرشمار و گوناگونش پر می‌شد. یکی از تبعات این فقدان آن بود که در درازمدت، نتیجه کار وینیکات با خانواده‌ها و کودکانی که تحت حمایت «گروه» بزرگی از همکاران مختلف – با تخصص‌های مختلف – قرار نداشتند، چندان چنگی به دل نمی‌زد. نمونه برجسته ولو مختصری از این ماجرا در یادداشت‌های وینیکات از پیگیری درمان پسری یافت می‌شود که شرح درمانش را نیز منتشر کرده است (۱۹۶۰a). او در «پیوست» کتاب *بازی کردن و واقعیت* (۱۹۷۱a، ص. ۲۰) می‌نویسد: «دریافتم که پسر *از بیماری‌اش خلاصی ندارد* (ایتالیک از من است)». وینیکات در این نوشته متوجه این مطلب نیست که اگر «مدیریت» کافی در محل زندگی پسر اعمال می‌شد یا اگر شخص دیگری به شیوه‌ای سازنده‌تر و نمادین‌تر از او (یعنی وینیکات) پدر، پسر و مادر را با یکدیگر درگیر می‌ساخت، ای بسا که ماحصل کار بسیار متفاوت می‌شد –و البته باید این را هم اضافه کنم که بی‌تردید وینیکات در مقامی دیگر و حسب فضایی دیگر به خوبی به چنین نکات و ظرائفی اشراف داشت.

گاه پیش می‌آمد که دانلد احکام بسیط و اظهارنظرهایی بسیار عام و فراگیر نظیر این مطرح کند که: «کسی که موضوعِ گذاری[1] نداشته نمی‌تواند

---

۱. موضوع گذاری (Transitional Object) از مشهورترین دستاوردهای نظری وینیکات است. برای توضیح بیشتر بنگرید به: *چای با وینیکات*، نشر بینش نو.

هنرمند شود». پاسخ من به این ادعای بخصوص این بود که: «آخر از کجا می‌دانی میکل‌آنژ یا رامبرانت موضوع گذاری داشته‌اند یا نه؟». هنگام شنیدن پرسشم خنده‌ای از سر تفاهم کرد و با این کارش نشان داد که حرفم را بیشتر بر سبیل سازندگی و پرسشگری شنیده تا به مثابه انتقادی تند و تیز – و نیت من نیز همین بود. آن روزها درباره «لیلیِ» دانلد یا «رزیِ» خواهرانش که قصه‌شان در فصل اول کتاب خواندنی برِت کار آمده، چیزی نمی‌دانستم. فکر می‌کنم کار در این کتاب درست به چیزی می‌پردازد که باید و من نیز امیدوارم که این پیشگفتار سبب ترغیب خوانندگان به تعمق در این کتاب و نیز در باورهایشان نسبت به وینیکات شود، اما با قدری شکاکیت سالم.

هرچند به شخصه با کار و بسیاری دیگر بر سر این مطلب که وینیکات روانکاوی نابغه بود موافق نیستم، اما به جد معتقدم که او در بعضی حوزه‌های مربوط به بهزیستی و سلامت روان کودک نبوغ غریبی داشت و در آنچه رفت، کوشیدم تا به قدر وسع این نوشته دیدگاه خود را تبیین کنم. کار پیراسته، روان و مقتصدانه می‌نویسد و موضعی حقیقتاً عالمانه دارد. برای من روشن است که بسیاری از خوانندگان، کتابش را درآمدی جالب توجه به زندگی و آثار فردی بسیار جالب توجه خواهند یافت و بسیاری نیز همچون من، چشم به راه کتاب طولانی‌تر بعدی او درباره وینیکات خواهند بود که البته به زودی از راه خواهد رسید[۱]. فارغ از اختلاف نظرمان درباره دانلد وینیکات، این کتاب را به عنوان محرکی برای بحث و پژوهش بیشتر درباره زندگی و آثار او به علاقمندان این حوزه توصیه می‌کنم.

---

۱. پرفسور کار سال‌هاست که مشغول تدوین زندگی‌نامه بسیار مفصل‌تری از وینیکات در سه جلد است. جلد نخست آن کتاب که از تولد تا ورود وینیکات به دانشگاه را شامل می‌شود، به تنهایی بالغ بر هزار صفحه است و تا زمان نگارش این سطور، یعنی سال ۱۴۰۰ شمسی، هنوز به مرحله انتشار نرسیده است و مجلدات دیگرش نیز کماکان آماده نشر نیست.

# مقدمه

## جرج ماکاری[1]

آیا مدعای نیچه در مورد فلاسفه که گفته بود نظریاتشان لاجرم زندگی‌نامه‌های خودنوشت البته در لفافه است، در مورد روانکاوان نیز صدق می‌کند؟ شخص زیگموند فروید نیز نگران این بود که ای بسا روانکاوانی که به کفایت تحلیل نشده‌اند «برخی از ویژگی‌های خاص شخصیت خود را... در قالب نظریه‌ای با وجاهت جهانی به ساحت علم» برون‌فکنی کنند (فروید، ۱۹۱۲، ص. ۱۱۷). اگر این گزاره لااقل تا حدی صادق باشد، مرز میان نظریه و نظریه‌پرداز کجاست؟ برای نمونه در مورد یک متفکر اصیل و خلاق روانکاوی، ذهنیات و تجارب بیرونی در کجا و چگونه با هم تلاقی می‌کنند، در هم می‌آمیزند و در نهایت نه صرف درمان، که نظریه‌ای نوین خلق می‌کنند؟ بیراه نیست اگر فکر کنیم که دانلد وودز وینیکات، مردی که به زیبایی و شیوایی این فضای خلاقه میانی را توصیف کرد، به شخصه پرسش‌های چالش‌برانگیز و جالب

---

۱. استادیار رشته روانپزشکی و رئیس بخش تاریخ روانپزشکی در دانشکده روانپزشکی دانشگاه کرنل نیویورک و استاد مرکز آموزش و پژوهش روانکاوی دانشگاه کلمبیای شهر نیویورک.

توجهی درباره رابطه میان نظریات روانکاو، زمانه و زمینه تاریخی او و شرح احوالش پیش می‌کشید.

نظریات وینیکات خود شاهد اصالت خودند. نظریه‌هایش خواننده را وامی‌دارد تا در طلب کشف ریشه‌های این آراء نبوغ‌آمیز نه به یک سنت نظری، که به شخص نظریه‌پرداز یعنی د. و. وینیکات نگاه کند. یک بار دوستی به شوخی گفت که «نابغه‌های اصیل» دو دسته‌اند: آنها که منابعشان را ذکر می‌کنند و آنها که نمی‌کنند. وینیکات –با نهایت تأسف برای همکارانش نظیر بالینت– از دسته دوم بود. وینیکات که در پی زبانی «زنده» در نظریه روانکاوی می‌گشت و می‌خواست نظریات دیگران را در هم بیامیزد و با بازسازی مجدد، آنها را از آنِ خویش سازد، به امید ساختن سبکی شخصی در نام‌گذاری پدیده‌ها از تکرارِ مصطلحات دیگران پرهیز کرد. منتقدانش برآنند که وینیکات عامدانه آرائش را پیچ و تاب می‌داد و هوادارانش می‌گویند که آراء او بی‌بدیل، نوآورانه و بسیار اصیل بودند.

ادعای بداعتی از این دست به مشام پیروان مردی که کتاب *توتم و تابو* (فروید، ۱۳-۱۹۱۲) را به رشته تحریر درآورد، همواره رنگ و بوی خطر و تهدید داشته است. اما در فضای تلخ و گاه سرسخت گفتمان روانکاوی آمریکا و بریتانیا در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن، فشار هم‌شکلی و تبعیت از جمع، به طور بی‌سابقه‌ای کمرشکن شد. اما به رغم جذبه دو رهبر نام‌آور یعنی ملانی کلاین و آنا فروید، وینیکات دست آخر و قاطعانه گام در راهی گذاشت که از آن خودش بود. هرچند وینیکات در بدایت امر کلاینی بود اما توانست استقلال خویش را خلق و سپس حفظ کند و در همان حال در مرکز تحولات انجمن روانکاوی بریتانیا باقی بماند. وینیکات با باقی ماندن در حیطه روانکاوی و حفظ فضایی برای نوآوری‌های نظری خود، نمونه‌ای است درخشان از پادزهری برای گرایشی نامبارک در تاریخ این رشته که راهی جز جزم‌اندیشی یا تبعید پیش پای آشنا و بیگانه نمی‌گذارد.

نظر به این استقلال شخصیتی و اصالت فکری، جای تعجب نیست اگر به شخص وینیکات علاقمند باشیم. نابغه، قهرمان محال‌اندیش، انگلیسیِ غریب، درمانگر بی‌همتا، خردمند ناآرام... اینها بعضی از وینیکات‌های آرمانی هستند که تا به حال داشته‌ایم. اما عجیب است که این مرد بی‌بدیل تا پیش از این چندان مورد توجه زندگی‌نامه‌نویسان قرار نگرفته بود. تصویر پرداخت‌خورده برت کار از زندگی وینیکات نخستین تلاش مبسوط برای پرداختن به پیچیدگی‌های زندگی وینیکات است. کار درست به هدف زده و در نتیجه کارش، داستان زندگی وینیکات برایمان واضح و عاری از مخاطرات ناشی از برداشت‌های ناشیانه مرسوم در تاریخ‌نگاری روانی شده است. ماحصل تلاش کار، اثری است که خواننده را از بسیاری از انقیادات حاصل از نگاه‌های برشمرده پیشین رها می‌سازد. کار به خواننده آشنا با نظرات وینیکات اجازه می‌دهد تا در نقطه تلاقی میان دانلد وودز وینیکاتِ اهل پلی‌میث و د. و. وینیکاتِ موضوع گذاری، بازی و خیال‌پردازی کند.

کتاب کار لطف دیگری هم برای دانشجویان وینیکات و فعالان روانکاوی دارد. وینیکات در سیر تدوین نظریه انتقال متقابل جایگاه کمی نداشت. از همین رو باید گفت که او در ابهام‌زدایی از نقش روانکاو «عینی» سهم درخوری دارد. به باور من بخشی از این فرایند انقلابی در رشته روانکاوی نه فقط حاصل بررسی و مداقه فزاینده روانکاو بر درونیات خود در بستر کار بالینی، که برآمده از تعدیل هویت تحلیلی ما روانکاوان از سر اتخاذ نگاهی کمتر آرمانی‌شده و اعتدال‌گرا به نیاکانمان است. کار بی‌آنکه کورکورانه و از سر جهالت به تحسین وینیکات بنشیند، ما را به ملاقات وینیکات تاریخی-انسانی می‌برد، وینیکاتی با عظم راسخ و نیز با ضعف‌ها و تردیدهای غامض. حال این وینیکات حاضر در زندگی‌نامه در کنار وینیکات نویسنده می‌ایستد و نقطه جدیدی برای رجوع به دستمان می‌دهد. برت کار با ترسیم ریشه‌های دانلد وینیکات ما را قادر می‌سازد تا با عمق بیشتری با حدود و ثغور اصالت این روانکاو بی‌مانند آشنا شویم.

# آغاز سخن

اگر بگوییم که به استثنای زیگموند فروید، هیچ چهره دیگری در تاریخ روانکاوی به اندازه دانلد وینیکات در فهم ریشه‌های آلام روانی و درمان آنها سهم نداشته، سخن گزافی نگفته‌ایم. وینیکات (۱۹۱۹) دانشجویی تازه‌سال بود که برای نخستین بار و در تلاش برای فهم رویاهای اغلب بهت‌آور خود، در بیمارستان سنت بارتلُمی لندن با نظریه روانکاوی آشنا شد. وینیکات پس از مطالعه اثر گران‌سنگ *تأویل رویا* (فروید،۱۹۰۰) مصمم شد تا زندگی خود را وقف مطالعه ذهن انسان کند –مشخصاً به این معنا که آراء و مفاهیم روانکاوی را به سمع و نظر اهالی بریتانیا برساند. او در طول پنج دهه پیش‌رو خود را وقف مطالعه و درمان امراض روانی آدمی کرد و با چنان همت و قاطعیتی گرم کار شد که گاه به گاه، بر اثر فشار کاری بیمار می‌شد و از پا می‌افتاد. او به هنگام مرگش در سال ۱۹۷۱، نُه مجلد از آثارش را به پایان آورده بود (وینیکات، ۱۹۳۱a، ۱۹۴۵b، ۱۹۴۹a، ۱۹۵۷a، ۱۹۵۷b، ۱۹۵۸a، ۱۹۶۴a، ۱۹۶۵a، ۱۹۶۵b). چند ویراستار قابل و متعهد پس از مرگ وینیکات و ابتدا به

خواستاری همسرش کلر وینیکات، کمر همت بستند و دوازده عنوان کتاب دیگر را در موضوع‌های متعدد بالینی و روان‌شناسی تحولی آماده چاپ و سپس منتشر کردند (وینیکات، ۱۹۷۱a، ۱۹۷۱b، ۱۹۷۸، ۱۹۸۴، ۱۹۸۶a، ۱۹۸۶b، ۱۹۸۷a، ۱۹۸۷b، ۱۹۸۸، ۱۹۸۹، ۱۹۹۳، ۱۹۹۶).

هرچند وینیکات در ابتدا تنها در کسوت پزشک کودکان کار می‌کرد، اما در نهایت دوره کامل آموزش روانکاوی را سپری کرد و تمام سال‌های کاری‌اش را هم به کار با نوزادان و کودکان خردسال گذراند و هم به درمان نوجوانان و بزرگسالان. تجارب بالینی وسیع و منحصر به فرد او چه در فضای بیمارستان و چه در دفتر شخصی خودش سبب شد تا بینش متفاوتی نسبت به کارکرد و چیستی انواع و درجات مختلف اختلالات روانی، از خفیف‌ترین تظاهرات روان‌رنجورانه گرفته تا شدیدترین حالات روان‌پریشانه، حاصل آورد. وینیکات با نبوغ غیرمعمول و پایمردی تزلزل‌ناپذیرش کوشید تا به تمامی ابعاد ذهن آدمی اشراف حاصل کند و به خوبی هم این کار را کرد و کتاب‌ها و مقالاتی ماندگار در تمام موضوع‌های قابل تصور در زمینه سلامت روان، از فرزندخواندگی و ضربه روانی تولد و فروپاشی روانی و شیردهی گرفته تا درمان با شوک الکتریکی، شب‌ادراری، رشک، رماتیسم کودکان و بسیار مباحث دیگر از خود به جا گذاشت و البته نباید نوشته‌های درخشانش در باب فن روانکاوی، روان‌درمانی و روانپزشکی کودک را نیز از نظر دور داشت.

شاید برجسته‌ترین مطلبی که وینیکات به ما آموخت و بیش از همه با این آموزه در یادها خواهد ماند این نکته است که کار جنون از سال‌های خردسالی بالا می‌گیرد و مراقبت پایدار، مهرآمیز و عاری از مداخله و سوءاستفاده می‌تواند از بروز جنون جلوگیری کند. به علاوه، در روزگاری که اغلب والدین می‌کوشیدند تا فرزندانشان را هم‌راستا با دستورالعمل بلانش بلِیمی ادب کنند که می‌گفت «کودکان می‌بایست دیده شوند، نه اینکه شنیده شوند»، وینیکات کوشید تا مادران و پدرانی با پیشینه‌های فرهنگی و ذهنی مختلف

را مخاطب قرار دهد و کمکشان کند تا دریابند که نوزادان و خردسالانشان به نوبه خود انسان‌هایی جالب و تأمل‌برانگیزند، نه موجوداتی پر سر و صدا و دردسرساز که گوشه گهواره لمیده‌اند.

تمام کتب وینیکات به جز نخستین کتابش درباره پزشکی بالینی کودکان (وینیکات، ۱۹۳۱a) و دو جزوه کوتاه حاوی سخنرانی‌هایش در رادیو (وینیکات، ۱۹۴۵a، ۱۹۴۹a)، امروز در دسترس خوانندگان قرار دارند و می‌توان نسخه‌هایشان را در اغلب کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌های تخصصی سراغ کرد. به علاوه در سال‌های اخیر تعداد قابل توجهی از آثار تشریحی در باب آثار وینیکات به زبان انگلیسی نوشته شده که خلاصه مفیدی از گستره اندیشه او ارائه می‌دهند (برای مثال بنگرید به: دیویس و والبریج، ۱۹۸۱؛ کلَنسیِر و کالمانُویچ، ۱۹۸۴؛ فیلیپس، ۱۹۸۸؛ هیوز، ۱۹۸۹؛ گرُلنیک، ۱۹۹۰؛ رودینتسکی، ۱۹۹۱؛ گلدمن، ۱۹۹۳؛ جِیکوبز، ۱۹۹۵؛ نیومن، ۱۹۹۵). شرح من بر نوشته‌های وینیکات با عنوان *دانلد وینیکات: زندگی و آثار روانکاوی پیش‌رو* (کار، در دست نگارشa) به زودی و در پی مجموعه مقالاتی به مناسبت گرامیداشت صدمین سالگرد تولد وینیکات از سوی انتشارات کتاب کارنک منتشر خواهد شد (کار، در دست نگارشb). نظر به تکثر نوشته‌های مختلف درباره وینیکات، شاید اضافه شدن یک اثر دیگر درباره این مرد بزرگ کاملاً بی‌وجه به نظر برسد.

با این حال اثر حاضر با عنوان *د. و. وینیکات در قاب زندگی‌نامه* نه در پی مرور آثار وینیکات است و نه سر ارائه روایتی نقادانه از آراء یا ماحصل آراء او دارد. آنچه در اینجا عرضه می‌شود زندگی‌نامه مختصری است که برای نخستین بار جزئیات زندگی خصوصی دانلد وینیکات را بررسی می‌کند. در ساحت حساس و ظریف علم روانکاوی، جدا کردن آراء پدران و مادران حرفه‌مان از زندگی شخصی‌شان چندان ساده نیست و بی‌تردید این نکته در مورد وینیکات نیز صادق است. باورم این است که با فهم بیشتر بستر

اندیشه وینیکات، دانشجویان روانکاوی به درک جامع‌تری از زیر و بالای زندگی و آثار وینیکات نائل خواهند آمد. می‌دانم و خوب هم می‌دانم که این کتاب تنها پی‌رنگی از زندگی وینیکات است و به هیچ روی نمی‌توان آن را زندگی‌نامه‌ای جامع و شامل دانست. من کار بر روی طرحی به مراتب گسترده‌تر را آغاز کرده‌ام و کتابی که در دستان شماست در حکم درآمدی است بر بخشی از پژوهش‌های آرشیوی و زندگی‌نامه‌ای من درباره شخص وینیکات. به هر حال امیدوارم که این نوشته مختصر درباره دوره‌های مختلف زندگی وینیکات سبب‌ساز علاقه‌مندی بیشتر نسبت به دستاوردهای فنی و بالینی او گردد که هنوز هم برای کلیه متخصصان و فعالان سلامت روان بی‌اندازه کارآمد و حائز اهمیتند.

*مهم‌ترین موضوع در برهه‌های مختلف در کشور ما همین خانه‌های معمولی است که در آن والدین معمولی کار خوب معمولشان را انجام می‌دهند و نوزادان و کودکان را با سطح پایه‌ای از سلامت روان، روانه زندگی می‌کنند و همین امر، آنان را قادر می‌سازد تا در نهایت بخشی از جامعه شوند.*

وینیکات، *حال رهایی*[1] (۱۹۵۰d، ص. ۲۱)

۱. کتابی حاوی منتخب نامه‌های شخصی وینیکات.

# فصل اول | تولد و کودکی

دانلد وودز وینیکات، آخرین فرزند جان فردریک وینیکات و الیزابت مارتا وودز وینیکات در شب سه‌شنبه ۷ آوریل ۱۸۹۶ در سال‌های آغازین سلطنت ملکه ویکتوریا چشم به جهان گشود. به هنگام تولد وینیکات، رابرت سالیزبوری، سومین مارکی سالیزبوری (۱۹۰۳–۱۸۳۰) با تصدی سمت خود در ژوئن سال ۱۸۹۵، به تازگی و برای سومین دوره نخست وزیر محافظه‌کار بریتانیای کبیر شده بود. مردمان انگلستان در این دوره از صلح و ثبات بی‌سابقه‌ای برخوردار بودند و انگلستان هنوز درگیر مناقشات آنگلو–بوئر[1] که خون بسیاری را بر زمین ریخت نشده بود. زمانه، زمانه فراخی و اعتماد بود. روزگاری بود که اغلب مردمان درب خانه‌هایشان را قفل نمی‌کردند و اصلاً قفلی در کار نبود. خانم‌ها لباس‌های موسوم به کرست می‌پوشیدند و آقایان پس از صرف شام سیگار می‌کشیدند و اغلب ساکنان متمول بریتانیای کبیر از گسترش قلمرو

---

۱. درگیری میان نیروهای امپراتوری بریتانیا و ساکنان هلندی زبان بوئر وابسته به دو حکومت مستقل جمهوری آفریقای جنوبی و حکومت خودمختار اورانژ که از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ به طول انجامید.

پادشاهی و نفوذ امر و جایگاه امپراتوری بر خود می‌بالیدند.

والدین کودک سالم نورسیده به خاندان وینیکات نام «دانلد» را برای پسرشان برگزیدند – نامی منجیانه و با ریشه‌های آیینی، برآمده از یک واژه سلتی کهن به معنای «نیرومند». خانواده وینیکات در منطقه ساحلی و سرسبز پلی‌میثِ دِوِن و به دور از هیاهوی لندن زندگی می‌کردند. چندین نسل از خانواده وینیکات ساکن وِست کَونتی بودند. به احتمال بسیار نام خانوادگی وینیکات مشتق از واژه انگلیسی کهن «وین» – احتمالاً به معنای دوست – و «کات» به معنای «خانه» یا «آشیان» است. در حوالی دون روستایی هم به نام «وینیکات» وجود دارد.

ریچارد آر. وینیکات، پدربزرگ پدری دانلد وینیکات که در جایی خود را «فروشنده ابزار و آهن‌آلات و لوله‌کش آب و گاز» (به نقل از رابینسُن، ۱۹۹۱، ص. ۵۹) معرفی کرده، در سال ۱۸۴۶ یعنی حدود نیم قرن پیش از تولد دانلد، شرکت بازرگانی «برادران وینیکات» را در جرج استریتِ پلی‌میث تأسیس کرده بود.

پدر وینیکات، فردریک، که پسر کوچک ریچارد آر. وینیکات بود و به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۸۵۵ در پلی‌میث به دنیا آمد، مردی بلندبالا، لاغراندام و بسیار پرتوان و مستعد بود و سال‌های دانش‌آموزی را در مدرسه جرج استریت واقع در پلی‌میث گذراند و پس از فراغت از درس و مدرسه، با مشارکت برادرش ریچارد ویکس وینیکات کسب و کاری راه‌اندازی کرد. برادران وینیکات کار خود را نخست در دفتر کار پدرشان واقع در ساختمانی با آجرهای سرخ در فرنکفرت استریتِ پلی‌میث آغاز کردند. ساختمان محل کار آنها بنای عظیم مجللی به طراحی همشهری معمارشان، هنری اِسنِل بود که طولش به بیش از صد پا[1] می‌رسید (رابینسن، ۱۹۹۱). آنان کم‌کم کسب و کارشان را گسترش داده و شعبه‌هایی در جرج لِین و فرنکفرت لین و در

۱. معادل ۳۰،۴۸ سانتی‌متر.